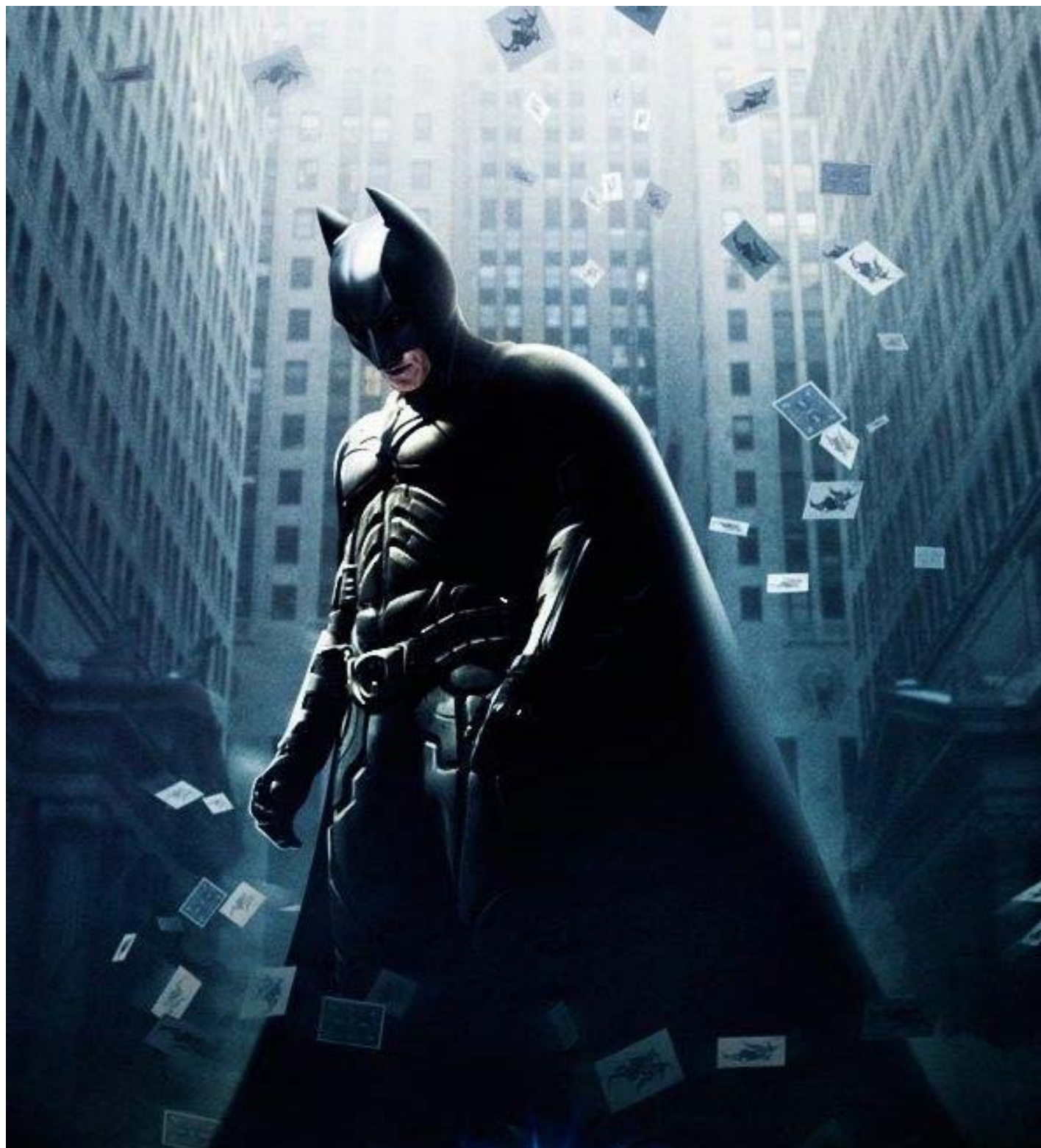


خیزش خفاش دادگر

پرونده‌ای درباره‌ی دادنامه‌ی "مرد خفاشی"



خیزش خفاش دادگر

پرونده‌ای درباره‌ی دادنامه‌ی "مرد خفاشی"

ناصر حافظی‌مطلق

Email: n_hafezi@um.ac.ir

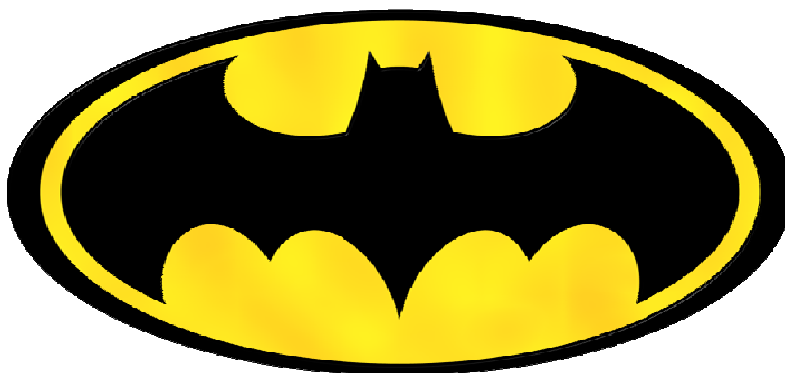
تقدیم به ملیجک مسیحاستیز:

"جوکر"

دادنامه‌ی "مرد خفاشی"، مرثیه‌ای است به سوگ عدالت گم‌شده در پشت دموکراسی و لیبرالیسم. داستانی فانتزی در بستر رویا شهری فرامردن به نام شهر "گاتهام"^۱ که در آن تنها به دست یک ابرقهرمان رخ پوشانیده است که گستراندن داد امکان‌پذیر می‌شود. زیرا که اصحاب حکومتی عدالت، خود یا فاسدند یا ناتوان. مجموعه‌ی "مرد خفاشی" ابتدا در داستان‌های مصور^۲ پا به عرصه ادبیات گذاشت، سپس اقتباس‌های رادیویی، تئاتری، پویانمایی، تلویزیونی و سینمایی آن به تدریج در میان علاقمندان جا گرفت. در چهار دهه‌ی اخیر، تا کنون هفت اثر سینمایی بلند با اقتباس از داستان‌های "مرد خفاشی" توسط کارگردانان نام‌آور سینما ساخته شده‌اند که عبارتند از:

- (۱) بتمن^۳ (۱۹۸۹: ساخته‌ی تیم برتون^۴)
- (۲) بازگشت بتمن^۵ (۱۹۹۲: ساخته‌ی تیم برتون)
- (۳) بتمن برای همیشه^۶ (۱۹۹۵: ساخته‌ی جوئل شوماخر^۷)
- (۴) بتمن و رابین^۸ (۱۹۹۷: ساخته‌ی جوئل شوماخر)
- (۵) آغاز بتمن^۹ (۲۰۰۵: ساخته‌ی کریستوفر نولان^{۱۰})
- (۶) شوالیه‌ی تاریکی^{۱۱} (۲۰۰۸: ساخته‌ی کریستوفر نولان)
- (۷) خیزش شوالیه‌ی تاریکی^{۱۲} (۲۰۱۲: ساخته‌ی کریستوفر نولان)

ادامه‌ی اقتباس از مجموعه داستان‌های "مرد خفاشی" هنوز ادامه دارد و پایان‌پذیر نیست. این نوشته با تأکید بیشتر بر اقتباس‌های سه‌گانه سینمایی ساخته‌شده توسط "کریستوفر نولان" و البته ضمن استفاده از مضامین سایر فیلم‌ها و آثار مرتبط با مجموعه‌ی "مرد خفاشی"، تلاش در بازنمایی زيرساخت فلسفه، عدالت، سیاست و اخلاقیات این داستان فانتزی دارد.



فرگشت تمدن بشری در مسیر بهینه‌سازی ساختارهای سیاسی و حکومتی، داستانی پر و پیچ و خم و آمیخته با سعی و خطای فراوان است. انسان‌ها در این سیر، بهترین دست‌آورد کنونی‌شان را برآمده از تفکیک قوا به سه حوزه‌ی اجرایی^{۱۳}، قانون‌گذاری^{۱۴} و قضا و دادگستری^{۱۵} می‌دانند. در ساختار اجرایی و قانون‌گذاری، رأی مستقیم یا غیر مستقیم تمام مردم و یا نمایندگان‌شان تعیین‌کننده بوده و از آن مهم‌تر این که اراده ملت‌ها نه فقط در تعیین و انتخاب، بلکه در پایین کشیدن و عزل نیز مؤثر است. دو قوه‌ی اجرایی و قانون‌گذاری باید پاسخ‌گوی مردم باشند و از آن جالب‌تر، تضاد بین احزاب و جناح‌های دخیل در بازی سیاسی است که ترس از افشاگری‌ها، نوعی اهرم بازدارنده از فساد و خودسری برایشان به وجود می‌آورد. سیاستمدارانی که شاید خود بهره‌ی چندانی از اخلاق و قانون‌مداری نبرده باشند، در زیر تیغ تیز انتقاد و افشاگری و مطبوعات آزاد همواره باید در بهینه‌سازی اعمال و شفاف‌سازی عملکردشان بکوشند و این همه از دیدگاه واقع‌گرایانه‌ای حاصل شده است که سیاست را نه یک امر قدسی بلکه یک امر دنیوی پست برمی‌شمرد که اگر چه گرگان در آن به چرا مشغولند اما تضاد و مجادله و رقابت گرگان غیر هم‌عقیده خود فتح بابی می‌شود برای آن که گله‌های بره نیز مجالی برای احقاق حق داشته باشند.

اما در مورد قوه‌ی سوم یعنی قوه‌ی قضاییه داستان کمی متفاوت است. این ساختار سوم که کمی از دید عوام پر شور و شوق و دنبال اصلاح و ایده‌آل‌گرا پنهان مانده، از دیرباز محل بحث و جدل اندیشمندان بوده است. شور و شوق انتخابات‌های طوفانی و مبارزات احزاب و جناح‌ها در این قوه راهی ندارد. تنها وجود مطبوعات آزاد است که شاید بتواند بازویی متعادل‌کننده برای جریان‌های خودسرانه محتمل در این قوه مهیا کند. قوه‌ی قضاییه همواره متهم به فاصله‌گرفتن از مسیر حق و عدالت است و اگر با وجود آزادی بیان و مطبوعات آزاد، در بطن این قوه و یا حتی قوای دیگر، کسی واقعاً بخواهد از حق و عدالت فاصله گیرد، باید به ابزار پنهان‌کاری و طی طریق در خفا روی آورد. عدم وجود مطبوعات و رسانه‌های آزاد در یک جامعه، راه پنهان‌کاری و خفا را برای قوه‌ی قضاییه و سایر قوا به‌آسانی هر چه تمام‌تر مهیا خواهد ساخت.

دادنامه‌ی مرد خفاشی، فضایی برآمده از یک رویا شهر خیالی است که مظاهر دموکراسی و جمهوریت و دانش و فن‌آوری و آزادی در همه جنبه‌هایش در آن بیداد می‌کند. اما در کنار همه‌ی این‌ها، ضعف و فساد ساختار قضایی، بحران‌های عظیم می‌آفریند. قضات و دادستان‌های بعضاً فاسد و بعضاً خشک‌سر و خودرأی در کنار پلیس رشوه‌گیر و تا حدودی بی‌خاصیت و ناتوان، زیرساختی فراهم آورده تا گروه‌های مافیایی و در پی آن‌ها، شبه سازمان‌های چندملیتی خطرآفرین، شهر "گاتهام" را چون طعمه‌ای به دام هرج و مرج و آناش^{۱۶} بیندازند.

این یک نقطه ضعف بزرگ و جبران‌ناپذیر تمدن مدرن است که بدبختانه از دید بسیاری نیز پنهان مانده. برای اصلاح این نقطه ضعف، حداقل در قالب داستان‌های فانتزی، چاره‌ای نیست به‌جز ظهور ابرقهرمانانی بسان آنانی که در کتاب‌های کمیک و مصور می‌بینیم. و در صدر این قهرمانان، پیچیده‌ترینشان از دید روان‌شناسی شخصیتی است به نام مرد خفاشی یا "بتمن" که وجودش در حکم رفع و دفع ضعف‌های قضایی یک ابرشهر فرامدرن است.

"بتمن" ابرقهرمانی است که به تنهایی خلأ ایجاد شده توسط قضات خودفروخته و پلیس فاسد و شبکه‌های مافیایی و گروهک‌های تروریستی را در پوششی از تردید آمیخته به خودویران‌گری پر می‌کند. او امیدبخش مردمانی است که در ناخودآگاهشان همیشه امید دارند که با وجود این همه بی‌عدالتی و فساد، همواره بتمنی خواهد بود تا اوضاع امور را قهرمانانه به مسیر اعتدال بازگرداند.

"کریستوفر نولان" در سه‌گانه‌ی خود ضمن تأکید مجدد بر این وجهه ضد بی‌عدالتی و دادگرانه‌ی بتمن، تغییراتی را نیز نسبت به ساختار داستان‌های کمیک مرجع و سایر اقتباس‌های سینمایی پیشین ایجاد کرده است.

در سه‌گانه‌ی او، برخلاف سایر اقتباس‌های پیشین، "بتمن" یک قهرمان مادرزاد نیست که وجودش بدیهی باشد و به‌ناگهان از آسمان به زمین بیفتد، بلکه یک انسان عادی است که البته از بطن نظام سرمایه‌داری و روابط حاکم بر آن بیرون آمده و روال

حاکم بر جامعه او را به سمت تبدیل شدن به یک موجود افسانه‌ای می‌برد. در این مسیر، "بتمن"، پیروز همیشگی نیست بلکه با شکست‌های متعدد روبروست و واقع‌گرایی بیشتری حول شخصیت او دور می‌زند. شهر "گاتهام" نولان نیز نه بر ساخته از تراژدی شهر خاکستری فانتزی‌های تلخ "تیم برتون" است و نه برآمده از کمدی شهر رنگارنگ و اکسپرسیونیستی^{۱۷} خنده‌دار به هم ریخته‌ی "جوئل شوماخر". برای وفاداری بیشتر به واقعیت، "نولان" ترکیبی از "نیویورک"^{۱۸} و "لوس آنجلس"^{۱۹} را به شکل "گاتهام" در آورده و حماسه‌ی گوتیک^{۲۰} "بتمن" سنتی را به داستان رئالیستی و خود ویران‌گر "بتمن" مدرن تبدیل نموده است. پلیس‌های شهر، لباس‌هایی مشابه لباس‌های پلیس "ایالات متحده آمریکا"^{۲۱} دارند و قضات نیز همچنین. در تمام قسمت‌های متفاوت سه‌گانه‌ی نولان تلاش بر این است که حرکات و وسایل عجیب و غریب "بتمن" و سایر شخصیت‌ها، توجیهاتی واقعی و علمی داشته باشند. شخصیت‌های منفی هم، شر مطلق نیستند بلکه انسان‌هایی خاکستری‌اند که حرف‌هایی به جز آن‌چه خود ما هر روز می‌گوییم و می‌شنویم نمی‌زنند، فقط چاشنی فلسفی آن را کمی افزایش داده‌اند. و شاید به دلیل همین واقع‌گرایی‌ها است که اقبال مردمی به این سه‌گانه از اقتباس‌های پیشین بسیار بیشتر بود. در مجموع و به طور خلاصه، انگیزش خلق قهرمانی رخ پوشانده به نام مرد خفاشی، نه به جهت خلق سیاست‌مداری برای بازگرداندن حق حاکمیت به مردم، نه به جهت خلق رزم‌آوری برای نابودی بدسگالان و نه به جهت خلق دانشمندی به منظور ایجاد انقلاب‌های فن‌آورانه است، بلکه "بتمن"، تنها ابرقهرمان دادگری است که هدفش بازگرداندن عدالت و ستاندن داد مردم مظلوم از ظالمانی است که نقاب‌های رنگارنگ دارند و ساختار قضایی تمدن فرامدرن غربی از بازایستادن آن‌ها ناتوان مانده.



شکل ۱: ایفاگران نقش "بروس وین"^{۲۲} و "بتمن" از بالا به پایین و از چپ به راست: "آدام وست"^{۲۳} (ایفاگر نقش "بتمن" در مجموعه‌ی تلویزیونی "بتمن" از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸)، "مایکل کیتون"^{۲۴} (ایفاگر نقش "بتمن" در اقتباس‌های سینمایی ساخته شده توسط "تیم برتون")، "وال کیلمر"^{۲۵} (ایفاگر نقش "بتمن" در فیلم "بتمن برای همیشه")، "جرج کلونی"^{۲۶} (ایفاگر نقش "بتمن" در فیلم "بتمن و رابین") و "کریستین بیل"^{۲۷} (ایفاگر نقش "بتمن" در اقتباس‌های سینمایی ساخته شده توسط "کریستوفر نولان").

۲) آمیزش

رنگ آمیزی قهرمانی به نام "بتمن"، ترکیبی از نقاب و کلاه سیاه "زورو"^{۲۸}، لباس زره‌مانند "مرد آهنی"^{۲۹}، شنل "سوپرمن"^{۳۰} که البته به رنگ تیره در آمده و مجموعه‌ای از فن‌آوری‌های خارق‌العاده‌ای است که به او توانایی انجام حرکت‌های "مرد عنکبوتی"^{۳۱} را هم می‌دهد.

"بتمن" را در نگاه اول شاید بتوان، "زورو" قرن بیستم و بیست و یکم نام نهاد. ثروتمندزاده‌ای که با لباس مبدل به دادگری و ظلم‌ستیزی مشغول شده و البته کلاه و نقابش در قرن بیستم و بیست و یکم به شکل یک کلاه خود مستحکم و اسبش "تورنادو"^{۳۲} به شکل یک شبه‌تانک غیرقابل نفوذ درآمده.

بدون شک ردپای اسطوره‌ی قهرمان‌گونه قرن هجدهمی و نوزدهمی یعنی "زورو" که نام حقیقی‌اش "دُن دیه‌گو دلاوگا"^{۳۳} است، در ابر قهرمان قرن بیستمی و قرن بیست و یکمی یعنی "بتمن" که نام اصلی‌اش "بروس وین" است غیر قابل انکار به نظر می‌رسد. هر دو با شخصیتی پنهان و توأم با نقاب به جنگ ظالمان و بیدادگران و اصحاب حکومتی فاسد می‌روند. در کنار این، یاور وفادار پشت صحنه‌ی "زورو" یعنی "برناردو"^{۳۴} نیز در داستان "بتمن" به خدمت‌گزاری خردمند به نام "آلفرد"^{۳۵} مبدل می‌گردد و علامت Z معروف "زورو" هم تبدیل به شمایل یک خفاش به عنوان نشان "بتمن" شده.

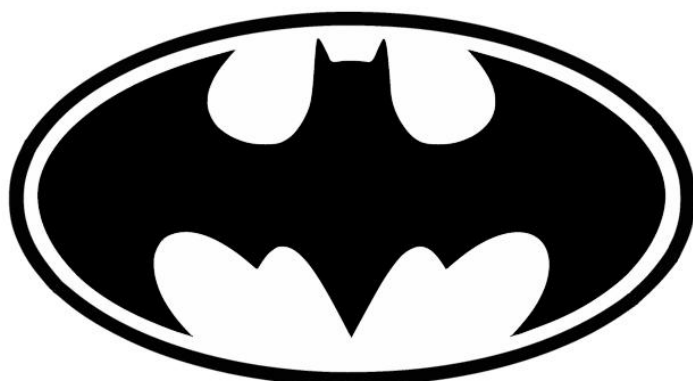
اما مشخصه‌ی منحصر به فرد مرد خفاشی، فرو رفتن و فراز آمدن مجدد اوست. فروافتادن او در چاهی که به آشیانه‌ی خفاش‌ها راه دارد در دوران کودکی و باز فرا آمدنش به کمک پدر، دل‌کندن او از "گاتهام" و غیبت هفت ساله‌اش که تجربیات دزدی و قاچاق و زندان را برایش در پی داشته و بازگشتش در هیبت "بتمن" افسانه‌ای، فروافتادن شخصیتش در میان مردم "گاتهام" و بازیافتن شهرت اسطوره‌ی‌اش در آن شهر، به دام افتادنش با کمری شکسته در زندانی چاه‌مانند در عمق زمین و بالارفتنش از دیواره و رهایی از زندان و از همه مهم‌تر فرو افتادن گاه به گاهش در دام عشق زنان و باز رهایش از آن دام، مشخصه‌های منحصر به فرد مردی است که اگرچه شب‌ها به هیأت یک خفاش در می‌آید اما در حقیقت انسانی عادی و البته پیچیده بیش نیست.



شکل ۲: بتمن آغاز می‌کند.



شکل ۳: زورو و بتمن



شکل ۴: نشان زورو و نشان بتمن

او در ذهنش دغدغه‌های فلسفی دارد، اما یک فیلسوف نیست. اخبار و حوادث سیاسی را پیگیری می‌کند و با سیاستمداران و صاحبشان نشست و برخاست دارد اما یک سیاستمدار نیست. در توسعه علم و دانش از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند، اما یک دانشمند نیست. آمیخته به نوین‌ترین فن‌آوری‌های نظامی روز است اما یک نظامی رزم‌آور نیست. او صرفاً "بتمن" است، انسان خفاش‌گونه‌ای که در تیرگی شب، تمام پراکندگی روزانه‌ی شهر "گاتهام" از مسیر تعادل را به جایگاه خود بر می‌گرداند و ساختار ناپایدار زندگی اجتماعی را پایدار می‌سازد.

روزها او ثروتمند مرفه بی‌دردی به نام "بروس وین" است که کاری جز ماشین‌سواری و مانور با ماشین‌های آخرین مدل و سر زدن به گران‌ترین رستوران‌ها و نشست و برخاست با زنان رنگارنگ ندارد و البته در آمیزش شخصیت "بتمن" جالب‌ترین نکته این است که بر خلاف تصور عام، این "بروس وین" نیست که شب‌ها به نقش "بتمن" در می‌آید بلکه کاملاً برعکس، این "بتمن" است که روزها نقش "بروس وین" را بازی می‌کند. به عبارت بهتر در این دوگانگی شخصیت، انسان واقعی و اصلی، "بتمن" است که برای پنهان نگاه‌داشتن شخصیت خود مجبور است در بسیاری از اوقات به بازی در نقش "بروس وین" ثروتمند درآید و همواره بازی کردن در نقش "بروس وین" برایش مشکل‌تر از پروازهای خفاش‌وار و به دام انداختن تبهکاران است. نقاب صورت این شخصیت، ماسک "بتمن" نیست، بلکه ماسک "بروس وین" است و البته نقاب انتزاعی و مجازی "بروس

وین " بر چهره "بتمن"، بیان گر آن است که این ثروتمند بی‌درد در عمق وجودش چیزی کاملاً متضاد را پرورانده و آن عبارت است از یک شوالیه‌ی دادگر و بیدادستیز.

در این میان پیشکار خردمندی به نام "آلفرد پنی‌ورث"^{۳۶} مشاور مخصوص "بتمن" به‌منظور آموزش چگونگی ایفاکردن نقش "بروس وین" است. دانشمند نوآوری به نام "لوسیوس فاکس"^{۳۷} هم تمام ملزومات صنعتی و تکنولوژیک لازم برای تبدیل "بروس وین" به "بتمن" را مهیا می‌کند.



شکل ۵: ایفاگران نقش "آلفرد پنی‌ورث"، سمت راست: "مایکل کین"^{۳۸} در اقتباس‌های سینمایی "کریستوفر نولان" و سمت چپ: "مایکل کاف"^{۳۹} در اقتباس‌های سینمایی "تیم برتون" و "جوئل شوماخر"



شکل ۶: "مورگان فریمن"^{۴۰} در نقش "لوسیوس فاکس" در اقتباس‌های سینمایی "کریستوفر نولان"

۳) ریزش

شهر "گاتهام" نماینده جالبی برای تمام کلان‌شهرهای نوین امروزی است. در این شهر آسمان‌خراش‌های سر به فلک کشیده چشم‌نوازند اما همواره در معرض فروریختن بر اثر آشوب طبقات دردمندی هستند که در محله‌های پست و زیرزمین‌ها و تونل‌های شهر بدبختی و فقر را تجربه می‌کنند. اینان از بستر فقر راه‌هایی نمی‌یابند مگر با ایمان آوردن به اصالت جرم و جنایت و دزدی و ستاندن حق از ثروتمندان و زورمندان. و هرچه این جنایت‌ها سازمان‌یافته‌تر باشد توهم توان خیزش این

طبقه به رفاه بیشتر و یا حداقل احساس رفاه بیشتر را فزون تر می سازد. در چنین فضایی ایدئولوگ های بنیادگرایی مانند "راس ال گول"^{۴۱}، آنارشیست های ویرانگری مانند "جوکر"^{۴۲}، شکاکان آزمایشگری مانند "هاروی دو چهره"^{۴۳}، چپ گرایان انقلاب طلبی مانند "بین"^{۴۴} و انتقام جویان توطئه گری مانند "تالیا ال گول"^{۴۵} مناسب ترین بستر فعالیت ضداجتماعی خود را خواهند یافت.

شهر "گاتهام" آدم های خوب زیادی دارد که ضعیفند و آدم های قوی بسیاری هم دارد که به راحتی در منجلاب فساد و دور زدن قانون می افتند. اما علی رغم سنت جاری، یک ثروتمند زاده ی مرفه و یک بچه پولدار خوش گذران به نام "بروس وین" به شکل دیالکتیکی بر خلاف سنت جاری شهر قیام می کند. او در کودکی پدر و مادرش را در جریان یک زورگیری خیابانی از دست داده است و چندین سال در ذهنش آرزوی انتقام را پرورانده. این بازه از عمر "بروس وین" او را بسیار به تفکرات بنیادگرایانه نزدیک کرده است، تا جایی که با هفت تیری پر به دادگاه و به سر وقت دزدی که پدر و مادرش را کشته می رود. اما فرصت کشتن دزد را خود دست اندرکاران مافیایی شهر از او می ربایند. "وین" پس از آن در مقابل "کارمین فالكونی"^{۴۶}، پدرخوانده مافیای شهر "گاتهام"، اظهار قلدری می کند و به شکل استهزاء آمیزی ادب می شود. این لحظات کوتاه از عمر او تصویری کمدی از معرکه گیرها و پهلوان های محلات و نقش اول های فیلم های هندی است که یک تنه قصد جنگ تن به تن با آدم بد ها را دارند. پس از این اتفاق، "وین" شهر خودش را ترک می کند و کیلومترها دورتر، پس از اشتغال به خلاف و دزدی و قاچاق به زندان می افتد. او در شرق دور به قاچاق محصولات شرکت خودش که یکی از اجزاء ارثیه پدری است اشتغال دارد و به همین خاطر به زندان محکوم می شود. این بازه از عمر او ادراک صحیحی از ماهیت جرم و جنایت و بی قانونی و روان شناسی خلافکاران را برایش به ارمغان می آورد. در زندان است که "راس ال گول" که نامش برگرفته از واژه عربی "رأس الغول" به معنی سر غول است با نام مستعار "مرلی دوکارد" افق تازه ای در برابر او می گشاید تا برای محقق ساختن آرزویی که از کودکی داشته یعنی ریشه کن کردن جرم و جنایت به "اتحادیه سایه ها"^{۴۷} بپیوندد. "وین" در "اتحادیه سایه ها" فنون مبارزه و غلبه بر ترس را می آموزد اما با رویکرد بنیادگرایانه ی آن ها مبنی بر قطع درختی که فقط یک شاخه بی بر دارد مخالف است. به همین سبب مبارزه او پیش از آن که با مجرمان و سران مافیا آغاز شود با بنیادگرایان شروع می گردد. در بازگشت "وین" به "گاتهام" آن هم پس از هفت سال، حالا با شخصیتی نوین به نام "بتمن" با نقابی سیاه مواجهیم که روزها مجبور است نقش کمدی "بروس وین" ثروتمند را بازی کند و شب ها به شکار تبه کاران مشغول شود.

"بروس وین" آن گونه که در کودکی در چاه افتاده بود و ترس ناشی از خفاش ها احاطه اش می کرد، در تمام این مدت به فروریختن در دره های ضعف و فرار و ترس مشغول بوده است، اما همان گونه که پدرش او را از آن چاه مخوف بیرون کشید، تجربیاتش در زندان و پیش از آن، به همراه آموزش هایی که در "اتحادیه سایه ها" دیده است، او را به شکل بازآفریده شده ی "بتمن" به شهر "گاتهام" بازمی گرداند.

حالا که "بتمن" به عنوان یک چهره جدید به شهر بازگشته، ماجراهای به دام افتادن یک به یک جنایت کاران ادامه می یابد و البته مبارزه نهایی "بتمن" نه با جرم و جنایت که با بنیادگرایی است. "راس ال گول" که قصد نابود کردن شهر "گاتهام" را به علت غرق شدن بیش از اندازه مردمانش در فساد دارد، در یک پارادوکس جالب، با کمک خود خلافکاران و مأموران دولتی رشوه گیر و قضات فاسد، مقدمات توطئه اش را آماده می کند و البته در گام نهایی، در متوقف ساختن "بتمن" ناتوان است.

پس از دفع حمله ی "راس ال گول" و دار و دسته اش، نوبت به خودنمایی آنارشیست ها به سرکردگی "جوکر" می رسد. آن ها نوعی بمب هیدروژنی زنده اند که چیزی را پشت سر سالم باقی نمی گذارند. اساس کار "جوکر"، نه فقط ویرانگری فیزیکی که مهم تر از آن ویرانگری اعتقادی است. او شوالیه ی سفید شهر "گاتهام" یعنی "هاروی دنت"^{۴۸}، دادستان خوش نام و قانون مند خوش چهره را به "هاروی دو چهره" پلید و ویران گر مبدل می سازد. اما در نهایت آنارشیست ها هم محکوم به شکست هستند، البته نه به خاطر قهرمان گری "بتمن" بلکه بیشتر به خاطر اخلاق گرایی عجیب مردم "گاتهام" که کمی ایده آل نمایی افراطی

به نظر می‌رسد. پس از آنارشیست‌ها، انتقام‌جویان چپ‌گرا به شهر هجوم می‌برند و حتی "بتمن" هم در برابر آن‌ها ناتوان است. ترکیبی از تلاش رییس پلیس "گوردون"^{۴۹}، "رابین"^{۵۰}، "زن گربه‌ای"^{۵۱} و از همه کمتر خود "بتمن" است که شهر را از وجود چپ‌گرایان افراطی می‌زداید. در طی تمام این حوادث، خلاف‌کاران و اصحاب جنایت بدون داشتن هویتی مستقل بازیچه‌ی یکی از این گروه‌های سازمان‌یافته‌ی خطرناک هستند. در حقیقت آن‌ها مشکل اصلی شهر "گاتهام" نیستند، بلکه تشدیدکننده‌ی مشکلات اصلی به شمار می‌روند. آن‌ها در مسیر "زندان و بیمارستان روانی آرکام"^{۵۲} دائم در رفت و آمدند. "بتمن" و مأموران قانون مدام آن‌ها را به "آرکام" می‌فرستند اما دار و دسته‌های جرم و جنایت و گروهک‌ها مجدداً به بستر جامعه بر می‌گردانندشان.



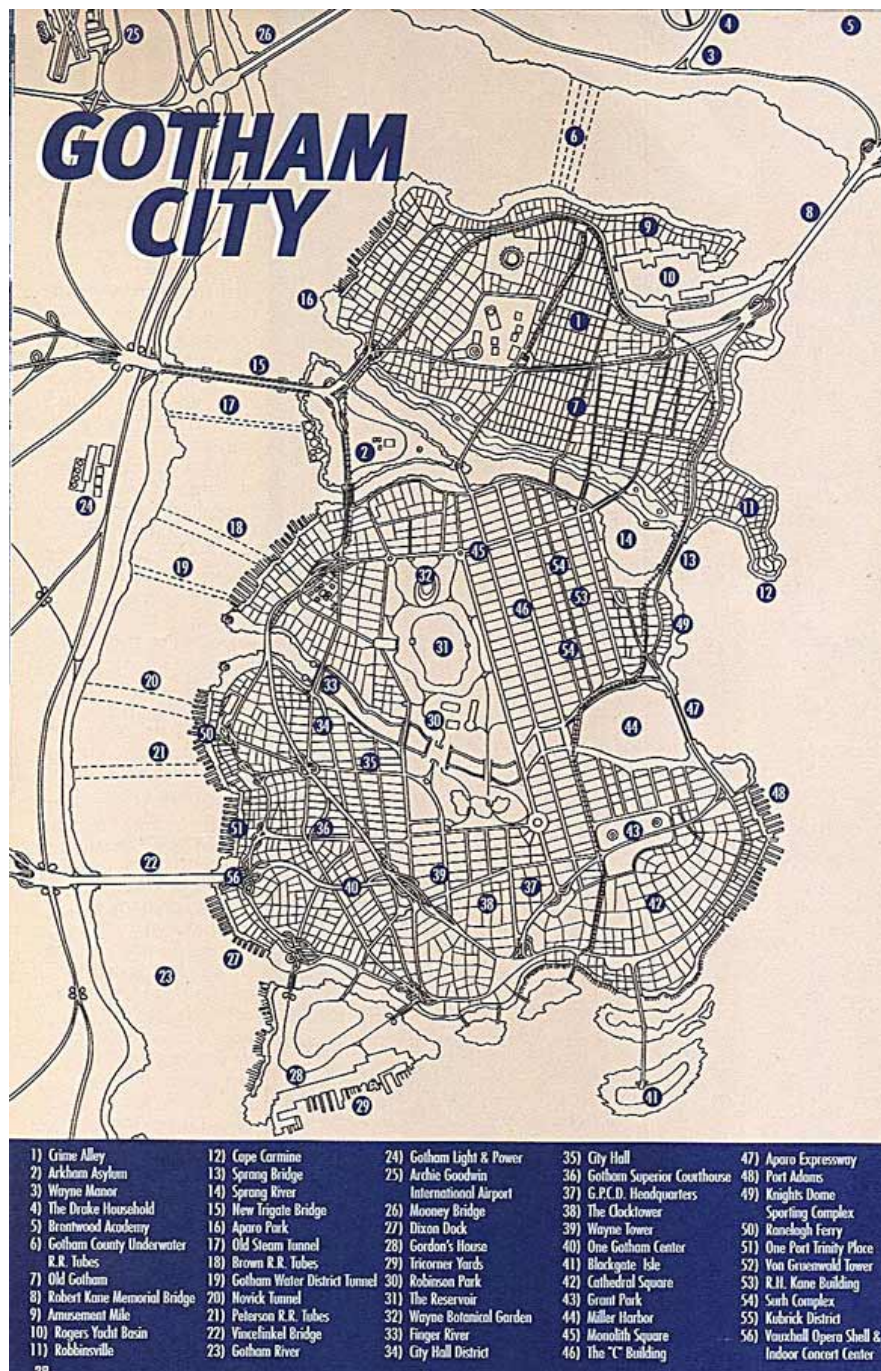
شکل ۷: از بالا به پایین و از راست به چپ: نمایی از شهر "گاتهام" در (۱) داستان‌های مصور، (۲) اقتباس‌های سینمایی "تیم برتون"، (۳) اقتباس‌های سینمایی "جوئل شوماخر" و (۴) اقتباس‌های سینمایی "کریستوفر نولان"



شکل ۸: ایفاگران نقش رییس پلیس "جیم گوردون"، سمت راست: "گری اولدمن"^{۵۳} در اقتباس‌های سینمایی "کریستوفر نولان"، سمت چپ: "پت هینگل"^{۵۴} در اقتباس‌های سینمایی "تیم برتون" و "جوئل شوماخر"



شکل ۹: ایفاگران نقش "رابین"، سمت راست: "جوزف گوردون لیوت"^{۵۵} در فیلم "خیزش شوالیه‌ی تاریکی"، سمت چپ: "کریس اودونل"^{۵۶} در فیلم‌های "بتمن برای همیشه" و "بتمن و رابین"



شکل ۱۰: نقشه‌ی شهر "گاتهام"

عدالت چیست؟ این پرسش پاسخ قطعی ندارد. در تمام داستان‌های "بتمن" نیز از پاسخ به این پرسش طفره رفته شده است. آیا عدالت همان است که "بتمن" می‌گوید؟ هیچ‌کس نمی‌داند. "راس ال گول"، "جوکر"، "هاروی دو چهره"، "بین" و پلیس‌های فاسد شهر "گاتهام" هم حرف‌های بی‌ربطی نمی‌زنند. آن‌ها هم تعریفی از عدالت دارند که اگر چه همه‌ی این تعریف‌ها در تضاد با هم است اما هیچ‌کدامشان هم به طور قطع نادرست به نظر نمی‌رسد.

پلیس‌های فاسد باید خرج زن و بچه هایشان در بیاورند. چگونه می‌توان اسم عدالت مقبول را عدالت نام نهاد وقتی که این پلیس‌ها که هر لحظه در معرض خطر مرگ هستند حتی از برآورده کردن حداقل‌های زندگیشان ناتوانند؟

"هاروی دو چهره" که خود، دادستان شهر "گاتهام" است و معتبرترین تعریف‌کننده‌ی عدالت به شمار می‌آید از جایگاه یک قطعیت‌گرایی محض در اجرای قانون و عدالت به رتبه‌ی یک مبلغ عدم قطعیت و تصادف و تحریف‌کننده‌ی عدالت سقوط می‌کند. در تعریف جدید، او عدالت و بی‌عدالتی، قانون و بی‌قانونی و نظم و بی‌نظمی را از یک جنس می‌داند که هر کدام در رویی از سکه قرار گرفته‌اند. این که کدام غالب باشد، نه بر آمده از یک نظام ساختمان و یک ساختار منظم بلکه برآمده از یک شانس پنجاه درصدی تصادفی است که بر زندگی تک تک انسان‌ها تسلط دارد. در چنین شرایطی چگونه می‌توان ادعا کرد که تشکیلات عظیم این نظام قانونی دولتی بر نتیجه‌ی انداختن یک سکه برتری دارد؟

"جوکر" حتی از این هم فراتر می‌رود. او فیلسوف‌ترین شخصیت داستان‌های "بتمن" است. "جوکر" معتقد است تمام هستی در یک آشوب فراگیر فرو رفته است و خطراهه‌ی زندگی بشر و پویش تمام هستی صرفاً مانند حرکت آشوب‌گونه و غیرقابل پیش‌بینی سگی به دنبال ماشین‌ها است که هر دم به سویی کشانده می‌شود. او همین مسیر را برای خودش و زندگی‌اش نیز برگزیده. توصیف "جوکر" از حقیقت هستی چندان اشتباه نیست و با این توصیف چگونه می‌توان ادعا کرد که تلاش مذبوحانه‌ی نظامات اداری در برقرار ساختن نظمی خنده‌دار در بطن این بستر سراسر بی‌نظمی نتیجه‌بخش خواهد بود؟

"راس ال گول"، معتقد است تنها با شمشیر بران و با زور می‌توان طبیعت سرکش جوامع انسانی را که اگر اندکی از آن غفلت شود، سراسر در منجلاب فساد و بی‌نظمی فرو می‌رود اصلاح کرد و اگر لازم باشد باید سراسر، تمام یک تمدن را از ریشه منهدم ساخت تا مسیر انحرافی به جایگاه مناسب خویش بازگردد. او عدالت را به معنی حذف بی‌چون و چرای مخالفین نظمی که خود و هم‌قطارانش تعریف کرده‌اند می‌داند. و البته تعریف او به لحاظ منطقی تعریف چندان نادرستی هم نیست.

"بین" نوعی اعتقادات سوسیالیستی دارد و نظام سرمایه‌داری شهر "گاتهام" را تماماً فاسد می‌پندارد. راهکار پیشنهادی او این است که امور شهر سراسر به خود توده‌ی مردم بازگردد و اربابان زر و زور به هر شکل ممکن از ادامه نفوذ و حاکمیتشان خلع شوند. "بین" و دار و دسته‌اش به نوعی بیننده‌ی فیلم‌های "بتمن" را به یاد جنبش "وال استریت"^{۵۷} می‌اندازند. دادگاه‌های فرمایشی که "بین" پس از تسلط بر شهر "گاتهام" راه می‌اندازد یادآور دادگاه‌های فرمایشی دوران سلطه‌ی کمونیسم بر کشورهای بلوک شرق است. در این دادگاه‌ها دکتر "جاناتان کرین"^{۵۸} همان وکیل فاسدی که راه را برای توطئه‌ی "راس ال گول" هموار کرده بود و مدتی هم در ردای "بتمن" قلبی فعالیت داشت، قضاوت می‌کند. او حکمی نمی‌دهد به جز مرگ یا تبعید که البته تبعید هم منجر به مرگ می‌شود. شباهت این حکم به احکام نظام قضایی فرمایشی استالینیستی که مرگ یا تبعید به "سبیری"^{۵۹} را در سرلوحه‌ی کار داشت، غیر قابل انکار است.

حمله‌ی "بین" و دار و دسته‌اش به زندان "گاتهام" و آزادسازی مجرمان، یادآور حمله انقلابیون فرانسوی به قلعه‌ی "باستیل"^{۶۰} است که سرآغاز انقلاب فرانسه شد.

اما در سوی مقابل هم شخصیت‌هایی با تعریفی دیگر از عدالت که همانا اجرای بی‌چون و چرای قانون است در ایده‌هایی اساسی متفق‌القولند. در رأس همه آن‌ها "بتمن" است که جای خالی نظام اجرایی و قضایی ناتوان را پر کرده و در کنارش رییس پلیس "گوردون" که قانون‌مندی در حین ناتوانی در ذاتش است به همراه یک وکیل دادگستری به نام "راشل داوز"^{۶۱}

که اتفاقاً از کودکی روابطی خانوادگی با "بروس وین" داشته و این روابط در بزرگسالی رنگ و بوی عاطفی هم به خود گرفته است، خودنمایی می کنند.

"بتمن" توانا است اما خود ویران گر. "گوردون" خود ویران گر نیست اما ناتوان و ضعیف و "داوز" هم بیشتر شعار می دهد چون کاری جز شعار دادن از دستش بر نمی آید. در عین حال یک پرسش اصلی هم به قوت خود باقی است: آیا عمل بی چون و چرا به قانون معنایش می شود عدالت؟ آیا اگر قانون به تنهایی توان برآورده کردن عدالت را داشت، اصلاً نیازی به وجود "بتمن" بود؟ آیا قانون توانسته شکم گرسنه ی زن و بچه های پلیس های رشوه گیر و قضات فاسد را پر کند؟ آیا قانون برای زاغه نشینان کاری از پیش برده؟ پارادوکس اصلی عملکرد اصحاب قانون و عدالت در جوامع بشری همین است. بماند که همواره قانون و عدالت مسیری یکطرفه از فرادست به فرودست دارد. هرچه فرادست تر باشی بی قانونی و بی عدالتی آسان تر است و هرچه فرودست تر، چماق قانون و عدالت محکم تر بر سرت فرود می آید. و البته نوعی تعبیر جهان سومی هم از قانون و عدالت موجود است با این بُن مایه که هر کاری می خواهی انجام بده، قانون و عدالت صرفاً ابزاری است برای توجیه کارهایی که نمی خواهی انجام دهی.

رییس پلیس "گوردون" نمادی از یک کارمند وظیفه شناس است که هر چند با حفظ درستکاری توانسته مسیر ارتقاء شغلی را به خوبی طی کند اما در نهایت ناگزیر از روشن کردن چراغ سیگنال خفاش یا همان "بت سیگنال"^{۶۲} به منظور احضار "بتمن" است و تصدیق کننده ی این اصل که در حقیقت هرچقدر هم درستکار و قانون مند و تلاش گر باشی باز هم نوعی از فیض روح القدس برای موفقیت لازم خواهد بود.

"داوز" یک "دانتولوژیست"^{۶۳} است. او معتقد است که در نقد اخلاقی ارتکاب به یک عمل، صرف نظر از نتیجه ی آن، صرفاً باید به خاستگاه ذاتی خیر یا شر بودن آن توجه داشت و بر این مبنا عمل نیک و بد را قضاوت کرد. انسان ملزم به انجام نیک و پرهیز از عمل بد است.

در وجه مقابل "راس ال گول" یک "یوتیلیتاریانیست"^{۶۴} است. او معتقد است به این که نتیجه ی صحیح می تواند شر ذاتی یک عمل را محو کند. لذا انسان می تواند عمل شر را برای رسیدن به نتیجه ی نیک انجام دهد.

بر مبنای این دو دیدگاه اگر قرار باشد در مورد برخورد "بتمن" با "جوکر" حکم بدهیم، با دیدگاه "راس ال گول" باید "بتمن"، "جوکر" را بکشد. چون زنده ماندن "جوکر" می تواند به حوادث فجیع عظیمی مانند قتل صدها بی گناه دیگر منجر شود و در داستان های مصور در پی فرارهای مداوم "جوکر" از "ارکام"، این اتفاق می افتد. لذا با دیدگاه یوتیلیتاریانیستی، قبح ذاتی عمل قتل "جوکر" در عطف به نتیجه ی صحیح آن می ریزد. اما "داوز" نسخه ی قتل "جوکر" را نخواهد پیچید زیرا که او معتقد است کشتن یک انسان، به ذاته عمل قبیحی است حتی اگر منجر به نتیجه ی صحیحی شود.

اما "بتمن" بین این دو دیدگاه قرار دارد. او برای خودش این مجوز را قائل است که دست به عملی بزند که منجر به نتیجه ی صحیح شود و همچنین به پرهیز از ارتکاب عمل شر هم پای بند است، اما الزام و اجباری در این که حتماً باید همیشه بر این روش بماند نمی بیند. به عنوان مثال او "راس ال گول" را مطابق با نظر یوتیلیتاریانیستی نمی کشد اما طبق نظر دانتولوژیستی، تلاشی هم برای نجات او از مرگ حتمی انجام نمی دهد.

شخصیت جالب دیگری هم که در این مصاف نظرات خودش را دارد، دزدی است که البته بیشتر عیار است تا طرار به نام "زن گربه ای". نگاه ابتدایی او به اخلاق بیشتر "ماکیاولیستی"^{۶۵} است: برای رسیدن به هدف هر ابزار و عملی مجاز است. اگر هدف نجات "گاتهام" است، کشتن "بین" مجاز است و اگر هدف، پول در آوردن، دزدی از "بروس وین". اما پس از تحولی که بر اثر برخورد با بتمن در او ایجاد می شود، نوعی تفکر "بتمن وار" در ذهنش شکل می گیرد. با آن که در داستان های مصور، نوع تفکر "زن گربه ای" عمدتاً در تقابل با "بتمن" است، اما در سه گانه ی "کریستوفر نولان"، این دو در نهایت به هم می پیوندند.

البته داستان‌های مصور مستقلی هم از "زن گربه‌ای" و ماجراهای او، بدون حضور "بتمن" و سایر شخصیت‌های مربوطه، نوشته شده است و اقتباس‌های سینمایی و پویانمایی نیز از آن صورت گرفته است.



شکل ۱۱: جوکر، در داستان‌های مصور "بتمن"



شکل ۱۲: ایفاگران نقش جوکر، سمت راست: "هیث لجر"^{۶۶} در فیلم "شوالیه‌ی تاریکی"، سمت چپ: "جک نیکلسون"^{۶۷} در فیلم "بتمن"



شکل ۱۳: "لیام نسون"^{۶۸} در نقش "هنری (مرلی) دوکارد"^{۶۹} و "راس ال گول" در فیلم‌های "آغاز بتمن" و "خیزش شوالیه‌ی تاریکی"



شکل ۱۴: ایفاگران نقش "بین"، سمت راست: "تام هاردی" ^{۷۰} در فیلم "خیزش شوالیه‌ی تاریکی"، سمت چپ: "جیم سونسن" ^{۷۱} در فیلم "بتمن و رایین"



شکل ۱۵: ایفاگران نقش "هاروی دنت" (هاروی دو چهره)، سمت راست: "تامی لی جونز" ^{۷۲} در فیلم "بتمن برای همیشه" و سمت چپ "آرون اکهارت" ^{۷۳} در فیلم "شوالیه‌ی تاریکی"



شکل ۱۶: "ماریون کوتیارد" ^{۷۴} در نقش "تالیا ال گول" دختر "راس ال گول" در فیلم "خیزش شوالیه‌ی تاریکی"



شکل ۱۷: ایفاگران نقش "راشل داوز"، سمت راست: "مگی جیلنهال"^{۷۵} در فیلم "شوالیه‌ی تاریکی" و سمت چپ: "کتی هولمز"^{۷۶} در فیلم "آغاز بتمن"



شکل ۱۸: ایفاگران نقش "سلینا کایل"^{۷۷} (زن گربه‌ای)، سمت راست: "آن هاتاوی"^{۷۸} در فیلم "خیزش شوالیه‌ی تاریکی" و سمت چپ: "میشله فایفر"^{۷۹} در فیلم "بازگشت بتمن"



شکل ۱۹: "زن گربه‌ای" در داستان‌های مصور



شکل ۲۰: "سیلیان مورفی"^{۸۸} ایفاگر نقش دکتر "جاناتان کرین"



شکل ۲۱: سیگنال خفاش (بت سیگنال) بر فراز آسمان شهر "گاتهام"



شکل ۲۲: زندان و بیمارستان روانی "آرکام"

"بتمن" یا همان "بروس وین"، تجربیات فروافتادن زیادی را از سر می‌گذراند که هربار با یاری کسانی مانند پدرش، "آلفرد"، "فاکس"، "راس ال گول" و سایرین دوباره بر می‌خیزد. اما فرو افتادن او در زندان گودال ماندنی که به نظر می‌آید متعلق به کشور هندوستان است به دست "بین"، وضعیتی است که برای برخاستن از آن هیچ کمکی از جانب دیگران در راه نیست. برای بالا رفتن از دیواره‌های این زندان گودال‌گونه، فقط باید به یک قانون ایمان آورد: "همه یا هیچ"^{۸۱}. حتی طناب هم کمکی به بالارفتن او نمی‌کند. او باید با دست خالی خود را از دیواره‌ی زندان بالا بکشد و نتیجه‌ی خیزش او یا نجات است یا مرگ. راه حل میانه‌ای موجود نیست. همچنین در این وضعیت، قانون "همه یا هیچ" در مورد شهر "گاتهام" هم صادق است. نجات "وین" یعنی نجات "گاتهام" و مرگ او یعنی مرگ "گاتهام".

تصویر زندان غار ماندنی در عمق زمین، بی‌اختیار یادآور تمثیل غار^{۸۲} "افلاطون"^{۸۳} است البته با تفاوت‌هایی اندک. در غار افلاطون، همگان به تاریکی و نادانی خو گرفته‌اند و منجی نه فقط باید یابنده‌ی رهایی و در جستجوی نور باشد که باید پس از آن بازگردد و سایرین را هم به سوی نور ببرد. اما در زندان گودال ماندنی "بتمن"، همگان مشتاق رفتن به سوی نورند. فقط یک منجی باید از دیوار بالا برود تا همه در پس او به سوی نور بشتابند.

جالب‌تر این‌که در "تمثیل غار" تفاوت منجی و دجال در یک نکته کوچک است. "وین" هنگام خروج از گودال در اولین لحظه طناب را برای دیگران به داخل غار می‌اندازد تا همه رهایی یابند اما "تالیا ال گول" که در کودکی از آن غار و آن هم با اتکا به قانون "همه یا هیچ" رهایی یافته، به محض رهایی، سایر زندانیان را به حال خویش رها می‌کند. این نکته‌ی کوچک یعنی انداختن یا نینداختن طناب به داخل غار تبیین‌کننده‌ی تفاوت عظیم بین منجی است و دجال.

اما فروافتادن خطرناک دیگری که همواره بر "بروس وین" و یا همان "بتمن" سایه انداخته، لغزش در دام عشق زنان است. او بین "بتمن" بودن و عاشق بودن باید فقط یکی را انتخاب کند. اصالتاً هیچ کار ارزشمندی را با عشق نمی‌توان جمع و هم‌سو کرد. حتی "راشل داوز"، معشوقه‌ی عدالت‌باور "وین" هم توان پذیرش این نکته را ندارد که "بروس وین" هم "بتمن" باشد، هم عاشق او. او "وین" را تمام و کمال برای خودش می‌خواهد و هیچ رقیبی از جمله شهر "گاتهام" و عدالت و امنیت و قانون را به رسمیت نمی‌پذیرد.

"داوز" در نهایت بین "هاروی" و "وین"، "هاروی" را انتخاب می‌کند. در بطن تراژدی "بتمن"، قسمت کمدی، همین انتخاب "راشل داوز" است. "وین" یا باید "بتمن" باشد یا عاشق سینه‌چاک خانم "داوز" و چون "بروس وین" خردمندتر از آن است که گزینه‌ی دوم را انتخاب کند به ناچار محکوم به تنهایی و گریز از "راشل داوز" است.

"راشل داوز" در نهایت بر اثر توطئه‌ی "جوکر" کشته می‌شود در حالی که نامه‌اش هیچ‌گاه به "بروس وین" نمی‌رسد. نامه‌ای که در آن با عشق "بروس وین" خداحافظی کرده است. مرگ "داوز"، هفت سال دیگر "وین" را به انزوا می‌کشاند تا زمانی که سر و کله‌ی یک زن جدید پیدا می‌شود به نام "زن گربه‌ای".

اینجا است که یک دوگانه‌ی متضاد دیگر در فروانداختن "بروس وین" به دام عشق زنانه خودنمایی می‌کنند. دو رقیب ناآشنا به یکدیگر، ناخواسته و نادانسته بر سر "وین" با هم رقابت می‌کنند. اولی "تالیا ال گول" است و دومی "سلینا کایل" یا همان "زن گربه‌ای". "تالیا" در ابتدا چهره‌ای است مثبت و "سلینا" دشمنی خطرناک. اما مسیر تدریجی داستان هر کدام از این دو را به جایگاهی دقیقاً متضاد جایگاه اول می‌کشاند. "تالیا ال گول" به ظاهر ذوب در "بروس وین" نه فقط تهدیدی است برای "بتمن" که تهدیدی است برای کل شهر "گاتهام" و "زن گربه‌ای" دزد خطرناک و خیانت‌کار به "بتمن" نه فقط نجات‌بخش "بتمن" می‌شود که منجی کل شهر "گاتهام" هم هست.

در فیلم "خیزش شوالیه‌ی تاریکی"، تمام پنهان‌ها سرانجام آشکار می‌شود. از جمله چهره‌ی خبیث "هاروی دو چهره" که قهرمان پنداشته می‌شد و مضمون نامه‌ی "داوز" که "وین" هنوز در منجلاب عشق او مانده است. از همه مهم‌تر "گوردون" و "رابین" که می‌فهمند "بتمن" همان "بروس وین" است.

در انتها، به ظاهر هم "بتمن" می‌میرد و هم "وین". اما هر دو زنده‌اند. نقاب "بتمن" نامیرا است فقط صورتی که پشت آن است عوض می‌شود و این بار این نقاب به "رابین" تقدیم می‌گردد. "وین" هم با "سلینا" آرزوی قدیمی "آلفرد" را برآورده می‌کنند و یک رابطه عاقلانه و نه عاشقانه را بنا می‌سازند.

بر مزار جعلی "بروس وین" تعداد انگشت‌شماری حاضرند. همان‌هایی که می‌دانند او "بتمن" بود و در وجه مقابل در بزرگداشت "بتمن" همه‌ی بزرگان شهر حضور دارند که تقریباً همه‌شان نمی‌دانند که او "بروس وین" بود.

"بروس وین" در تمام مدت "بتمن" بودنش چیزی کم نگذاشت و حالا تصمیم گرفته فقط "بروس وین" باشد. "عدالت" و "قانون" با "بروس وین" و یا بدون او همیشه پشتیبان دارد. چون چه "وین" باشد چه نباشد، "بتمن" همیشه هست.

۶ خیزش

"فردریش نیچه"^{۸۴}؛ فیلسوف آلمانی؛ گزین‌گویه‌ای به یادماندنی دارد:

"آن چه مرا نمی‌کشد، قوی‌ترم می‌کند."^{۸۵}

"جوکر"، در فیلم "شوالیه‌ی تاریکی"، با تغییر واژه "Stronger" به "Stranger" این جمله را به شکل زیر تغییر می‌دهد:

"آن چه مرا نمی‌کشد، بیگانه‌ترم می‌کند."^{۸۶}

اما ایفای نقش "جوکر" توسط "هیث لجر"، او را بیگانه‌تر نکرد بلکه او را کشت.

در روز ۲۲ ژانویه سال ۲۰۰۸ میلادی، مدتی پس از اتمام ساخت فیلم "شوالیه‌ی تاریکی"، کالبد بی‌جان "هیث لجر" در آپارتمان‌ش در طبقه‌ی چهارم ساختمانی در خیابان ۴۲۱ بروم در محله‌ی سوهای نیویورک پیدا شد.

"جک نیکلسون" که در سال ۱۹۸۹ میلادی، ایفای نقش "جوکر" را در فیلم "بتمن" به عهده داشت، پس از مرگ "لجر" اعلام کرد که تذکرات لازم را برای ایفای چنین نقشی به "هیث" داده بوده است.

در "مراسم اعطای جوایز اسکار"^{۸۷} سال ۲۰۰۸ میلادی، همان‌گونه که همگان انتظار داشتند، جایزه‌ی بهترین نقش مکمل مرد برای ایفای نقش "جوکر" در فیلم "شوالیه‌ی تاریکی" به "هیث لجر" تعلق گرفت در حالی که او دیگر زنده نبود. خانواده‌ی "لجر" به نیابت از او جایزه را دریافت کردند.

"لجر" با ایفای نقش "جوکر" در فیلم "شوالیه‌ی تاریکی" جایی برای عرض اندام "بتمن" باقی نگذاشته بود. بسیاری از منتقدین معتقدند "شوالیه‌ی تاریکی" در حقیقت "جوکر" بوده است و نه "بتمن".

سیر ساخت هفت اقتباس سینمایی از داستان "مرد خفاشی"، فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است. از سختی‌های وافری که بر "تیم برتون" رفت تا بتواند اولین فیلم "بتمن" را بسازد و آن را به یک فیلم تاریک و تلخ پر فروش تبدیل کند تا وفاداری بیش از اندازه‌ی "جوئل شوماخر" به ساختار داستان‌های مصور که انتقادات بی‌شماری را برایش به همراه داشت و کمی باعث قهر مردم با فیلم‌های "بتمن" شد و سرانجام خیزش کارگردان اعجاب‌انگیز قرن بیست و یکم یعنی "کریستوفر نولان" که اثبات کرد می‌توان در حین وفادار ماندن به ذات عامه‌پسند سینما، از فلسفه و تفکر هم غافل نشد، همگی قابل تقدیرند.

"نولان" با سه‌گانه‌اش نه فقط مردم را دوباره با "بتمن" آشتی داد و نه فقط اثری جاودانه از خود به یادگار گذاشت، که مبدع جدیدی برای یک ابرقهرمان خود ویران‌گر بود. او در حین عدم انحراف از مسیر خطی یک فیلم حادثه‌ای، تمام ساز و کار واقع‌گرایی نوین در داستان‌گویی فانتزی و گمانه‌زن را نیز احیا کرد.

بر خلاف "شوماخر"، "برتون" و "نولان" در "بتمن" های خود، دیدگاه فلسفی خود را هم گنجانده‌اند. "بتمن" برتون در تاریکی و تلخی است و "بتمن" نولان در شک و تردید و خودسوزی. در شرایطی که "شوماخر" نهایت تلاش خود را کرده که همان فضای پررنگ و شبه طنز داستان‌های مصور را با وفاداری کامل بازسازی کند. "بتمن" شوماخر صرفاً "بتمن" است، نه کم و نه زیاد.

و البته این هفت اقتباس پایان "بتمن" در سینما نیست. همه همچنان منتظر و شکیباء، به خیزش کارگردان جدیدی جهت آفرینش نوین "مرد خفاشی" بر پرده‌ی سینما امیدوارند.



شکل ۲۳: "هیث لجر" برنده جایزه‌ی اسکار بهترین نقش مکمل مرد (پس از مرگ)، برای ایفای نقش "جوکر" در فیلم "شوالیه‌ی تاریکی"



شکل ۲۴: از راست به چپ، "تیم برتون"، "جوئل شوماخر" و "کریستوفر نولان"

مراجع:

- ۱) حافظی مطلق، ناصر. "آیزاک آسیموف و تمدن کهکشانی: پرونده‌ای درباره‌ی زمان‌نامه‌ی بنیاد"، ماه‌نامه‌ی شگفت‌زار، سال دوم، شماره ۲۴، آذر ۱۳۹۱، صص ۱۰۰ - ۸۲.
- ۲) حافظی مطلق، ناصر. "نیرو با تو باد: پرونده‌ای درباره‌ی پهلوان‌نامه‌ی جنگ ستارگان"، ماه‌نامه‌ی شگفت‌زار، سال سوم، شماره ۲۵، دی ۱۳۹۱، صص ۸۱ - ۵۸.
- ۳) حافظی مطلق، ناصر. "افلاطون، دکارت و جلوه‌های ویژه: پرونده‌ای درباره‌ی مسیح‌نامه‌ی ماتریکس"، ماه‌نامه‌ی شگفت‌زار، سال سوم، شماره ۲۹، اردیبهشت ۱۳۹۲، صص ۹۹ - ۸۳.
- ۴) حافظی مطلق، ناصر. "مرتدان رستگار رستاخیز: پرونده‌ای درباره‌ی رزم‌نامه‌ی نابودگر"، ماه‌نامه‌ی شگفت‌زار، سال سوم، شماره ۳۰ و ۳۱، خرداد و تیر ۱۳۹۲، صص ۸۷ - ۷۰.
- ۵) وله، ادن. "کتاب کوچک سیاست، سیاست چگونه پدید آمد؟"، ترجمه‌ی کیان فروزش، تهران: اختران، ۱۳۸۷.
- ۶) سویت، آدام. "فلسفه سیاسی"، ترجمه‌ی پویا موحد، تهران: ققنوس، ۱۳۸۵.
- ۷) روسو، ژان ژاک. "قرارداد اجتماعی"، ترجمه‌ی منوچهر کیا، چاپ سوم، تهران: گنجینه، ۱۳۶۶.
- ۸) یوسفی، بهزاد. "پایان یک شوالیه". دوهفته‌نامه‌ی دانستنی‌ها، دوره جدید شماره‌ی ۶۱، ۴ شهریور ۱۳۹۱، صص ۹۷-۹۰.
- ۹) قطبی‌زاده، سعید. "سگی دنبال ماشین‌ها". ماه‌نامه‌ی سینمایی فیلم، سال بیست و هفتم شماره‌ی ۳۹۲، فروردین ۱۳۸۸، صص ۹۳-۹۲.
- ۱۰) نورایی، یاشار. "نقاب‌های ماندگار". ماه‌نامه‌ی سینمایی فیلم، سال بیست و هفتم شماره‌ی ۳۹۲، فروردین ۱۳۸۸، صص ۹۵-۹۴.

11) Rowlands, Mark. "The Philosopher at the End of the Universe: Philosophy Explained Through Science Fiction Films", Ebury: 2003.

12) D. White, Mark. Arp, Robert. "Batman and Philosophy, The Dark Knight of the Soul", John Wiely and Sons, USA: 2008.

13) Montesquieu, Charles De Secondat. "The Spirit of Laws", Kitchener, Canada: 2001.

پی‌نوشت‌ها:

- 1- Gotham
- 2- Comics
- 3- Batman
- 4- Tim Burton
- 5- Batman Returns
- 6- Batman Forever
- 7- Joel Schumacher
- 8- Batman Begins
- 9- Batman & Robin
- 10- Christopher Nolan
- 11- The Dark Knight
- 12- The Dark Knight Rises
- 13- Executive
- 14- Legislative
- 15- Judiciary
- 16- Anarchy
- 17- Expressionistic

-
- 18- New York
 - 19- Los Angeles
 - 20- Gothic
 - 21- United States of America
 - 22- Bruce Wayne
 - 23- Adam West
 - 24- Michael Keaton
 - 25- Val Kilmer
 - 26- George Clooney
 - 27- Christian Bale
 - 28- Zorro
 - 29- Iron Man
 - 30- Superman
 - 31- Spiderman
 - 32- Tornaddo
 - 33- Don Diego de la Vega
 - 34- Bernardo
 - 35- Alfred
 - 36- Alfred Pennyworth
 - 37- Lucius Fox
 - 38- Michael Caine
 - 39- Michael Gough
 - 40- Morgan Freeman
 - 41- Ra's Al Ghul
 - 42- Joker
 - 43- Two-Face
 - 44- Bane
 - 45- Talia al Ghul
 - 46- Carmine Falcone
 - 47- The League of Shadows
 - 48- Harvey Dent
 - 49- Jim Gordon
 - 50- Robin
 - 51- Catwoman
 - 52- Arkham Asylum,
 - 53- Gary Oldman
 - 54- Pat Hingle
 - 55- Joseph Gordon Elliot
 - 56- Chris O'Donnel
 - 57- Wall Street
 - 58- Jonathan Crane
 - 59- Siberia
 - 60- Bastille
 - 61- Rachel Dawes
 - 62- Bat Signal
 - 63- Deontologist
 - 64- Utilitarianist
 - 65- Machiavelist
 - 66- Heath Ledger
 - 67- Jack Nicholson
 - 68- Liam Neeson

-
- 69- Henri Ducard
 - 70- Tom Hardy
 - 71- Jeep Swenson
 - 72- Tommy Lee Jones
 - 73- Aaron Eckhart
 - 74- Marion Cotillard
 - 75- Maggie Gyllenhaal
 - 76- Katie Holmes
 - 77- Selina Kyle
 - 78- Anne Hathaway
 - 79- Michelle Pfeiffer
 - 80- Cillian Murphy
 - 81- Everything or Nothing
 - 82- Allegory of the Cave
 - 83- Plato
 - 84- Friedrich Nietzsche
 - 85- What does not kill me, makes me stronger.
 - 86- What does not kill me, makes me stranger.
 - 87- Oscar Academy Awards